

باسمه تعالی

- ۱..... **امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد**
- ۱..... **مرحله اول: امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد خاص**
- ۱..... تدارک نکته ای از رد تفصیل محقق خوانساری
- ۲..... وجه دوم برای اثبات اقتضای امر به شیئی و نهی از ضد خاص: اتحاد حکم بین متلازمین
- ۲..... جواب مرحوم آخوند: لازم نبودن اتحاد در حکم بین متلازمین
- ۳..... اشکال به جواب مرحوم آخوند: خالی بودن ضد خاص از حکم
- ۳..... حکم انشائی داشتن ضد خاص
- ۳..... عدم صحت قاعده حکم داشتن هر واقعه ای از وقایع
- ۴..... تفصیل مرحوم نائینی: امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد در عدم و ملکه و ضدان لا ثالث لهما
- ۵..... اشکال استاد به مرحوم نائینی
- ۵..... مختار استاد: امر به شیئی و بغض نسبت به ضد آن در مرحله مبادی

موضوع: بررسی دلیل دوم و سوم اقتضای نهی از ضد خاص / بررسی اصل مساله / امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد خاص

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد خاص بود. دلیل اول بر اقتضاء تمام شد و مورد نفی واقع شد. در این جلسه به بررسی دلیل دوم و سوم امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد خاص مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد**مرحله اول: امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد خاص****تدارک نکته ای از رد تفصیل محقق خوانساری**

مطلبی که از بحث سابق باقی مانده است در رابطه با تفصیل مرحوم خوانساری است. مرحوم آخوند فرمود: از آنچه ذکر شد معلوم می شود که تفصیل بین ضد موجود و ضد معدوم هم ناتمام است. در جلسه قبل گفته شد: همان ادله ای که در نفی مقدمیت برای عدم ضد اقامه شد، برای نفی مقدمیت ارتفاع ضد موجود نیز کفایت می کند.

مرحوم محقق خوانساری تفصیل داد و فرمود: حدوث ضد معدوم، توقف بر ارتفاع ضد موجود دارد؛ یعنی ارتفاع ضد موجود، مقدمیت دارد؛ ولی عدم ضد برای وجود ضد دیگر مقدمیت ندارد. مرحوم آخوند فرمود: این تفصیل باطل است. ما گفتیم: بیان مرحوم آخوند در رابطه با منع مقدمیت عدم ضد، در این جا نیز جاری است. یک بیان ایشان وجدان بود. ایشان فرمود واضح است که بین وجود ضد و عدم ضد دیگر، کمال ملائمت وجود دارد؛ لذا عدم ضد برای وجود ضد مقدمیت ندارد. همان کمال ملائمت در این جا نیز هست؛ یعنی بین ارتفاع ضد موجود و حدوث ضد معدوم، کمال ملائمت وجود دارد و مقتضی برای تقدم یکی از آنها بر دیگری نیست. هکذا دلیل دور نیز در این جا جاری است؛ ولی صیاحت و کیفیت بیان آن متفاوت است.^۱ بیان مطلب این است: اگر وجود ضد معدوم، متوقف بر ارتفاع ضد موجود باشد، به این جهت است که محل برای حدوث ضد معدوم قابلیت ندارد، مگر این که ضد موجود ارتفاع پیدا کند؛ یعنی بقاء ضد موجود متوقف بر این است که ضد معدوم وجود پیدا نکند و الا اگر وجود پیدا کند، قابلیت محل برای وجود ضد موجود از بین می رود؛ لذا توقف طرفینی است.

وجه دوم برای اثبات اقتضای امر به شیئی و نهی از ضد خاص: اتحاد حکم بین متلازمین

وجه دوم برای اثبات اقتضاء نهی از ضد خاص این بود که مثلاً وجود ازاله ملازمه با ترک اضداد خاصه دارد؛ چون در ضدان، وجود یک ضد با عدم ضد دیگر ملازمه دارد، وقتی که ایجاد ماموریه واجب شد، به حکم این که متلازمین متوافقی در حکم هستند، ترک اضداد نیز واجب هستند و وقتی که ترک ضد واجب شد، فعلش حرام است از باب این که امر به شیئی مقتضی نهی از ضد عام است.

جواب مرحوم آخوند: لازم نبودن اتحاد در حکم بین متلازمین

مرحوم آخوند مقدمه اول این استدلال را پذیرفت و این پذیرش نیز صحیح است؛ ولی فرمود: لازم نیست که متلازمین در حکم مثل یکدیگر باشند. آنچه دلیل دارد این است که متلازمین نباید اختلاف در حکم داشته باشند. نمی شود که یکی از متلازمین واجب باشد و دیگر حرام و یا مستحب باشد. چیزی که استحاله دارد اختلاف متلازمین در حکم است نه لزوم اتفاق متلازمین در حکم؛ لذا ممکن است ازاله امر داشته باشد؛ ولی ترک صلات بدون حکم باشد. نهایت این است که ترک صلات نمی تواند حرام یا مستحب باشد؛ اما این که باید ترک صلات هم واجب باشد، دلیلی ندارد.

^۱ این قسمت از مطالب تدارکی است که در این جلسه صورت گرفته است.

اشکال به جواب مرحوم آخوند: خالی بودن ضد خاص از حکم

این جواب یک اشکالی دارد و آن این است که ترک ضد که ملازم است، یک واقعه ای از وقایع است و ادعا شده است که مسلم است که هر واقعه ای باید حکم داشته باشد، در حالی که لازمه کلام جواب مرحوم آخوند این است که ترک صلات که یک واقعه ای است، حکم نداشته باشد و خالی از حکم باشد.

حکم انشائی داشتن ضد خاص

مثل مرحوم آخوند از این اشکال این گونه جواب می‌دهد که چیزی که مسلم است این است که هر واقعه ای حکم انشائی را دارد؛ اما این که هر واقعه ای باید حکم فعلی داشته باشد قبول نداریم؛ پس ازاله وجوب فعلی دارد و ترک صلات حکم انشائی دارد؛ ولی در حال حاضر، ترک صلات حکم فعلی که وجوب باشد و متحد با ملازم باشد، ندارد. مثلاً ترک صلات در مرحله انشاء جایز و مباح است.

عدم صحت قاعده حکم داشتن هر واقعه ای از وقایع

به نظر ما اصل این قاعده صحیح نیست که هر واقعه ای باید حکم داشته باشد و این قاعده دلیل ندارد. اشکالی ندارد که گفته شود، شارع همه وقایع را ملاحظه کرده است و چون شارع است می‌خواهد جعل حکم کند، همه وقایع را دیده است؛ اما این که برای همه آنها حکم اعتبار کرده است، دلیلی ندارد؛ بلکه نسبت به بعضی از آنها حکم جعل نکرده و سکوت کرده است. برای مکلفین همین مقداری که حکم جعل کرده است کفایت می‌کند و نیازی به جعل حکم برای بقیه آنها ندیده است.

مثل مرحوم خوبی قائل هستند که در جایی حکم یک موضوعی اباحه است، معنایش این است که حرمت برای آن جعل نشده است، نه این که اباحه برای آن جعل شده است. قبلاً هم در مقدمه واجب این مطلب را فرمود که چون وجوب مقدمه را عقل درک می‌کند، شارع برای آن حکم جعل نکرده و اگر حکم جعل کند، لغو است.

ما دلیلی نداریم که هر واقعه ای باید حکم داشته باشد تا در این مورد با اشکال مواجه بشویم و جواب مرحوم آخوند مطرح شود.

بله؛ ظاهر بعضی از روایات این است که خداوند برای همه وقایع حکم جعل کرده است. مثلاً «ان الله تبارک و تعالی جعل لكل شیء حدا» معنای حد، حکم است. به نظر ما این روایات اطلاق ندارد و معنای آنها این نیست که برای همه وقایع حکم جعل کرده است. در مقابل بعضی از روایات می‌فرمایند: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَّازِمٍ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ - إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.^۱

ظاهر این روایت این است که برای مکلفین به مقدار نیازشان حکم جعل کرده است.

مراد از روایاتی که می‌فرمایند: خداوند برای هر چیزی حد قرار داده است این است حد بعضی از وقایع این است که برای آنها حرمت جعل نکرده است.

پس این که مرحوم آخوند حکم انشائی را قبول می‌کند و می‌فرماید: ترک ضد بر حکم انشائی خود باقی است، صحیح نیست و گفته می‌شود شاید شارع برای ترک ضد حکمی جعل نکرده است و وقتی که وجوب برای ازاله جعل کرده است، تحیر و نیاز مکلف از بین رفته است؛ اما این که برای ترک اضرار حکمی جعل کند، لزومی ندارد. پس امر به شیئی با نهی از ضد آن، ملازمه ندارد و مجرد ملازمه کشف از این مطلب نمی‌کند شارع مقدس ترک ضد را واجب و ضد آن را حرام کرده است.

فرقی نمی‌کند که دو ضد، ثالث داشته باشند، مانند خوردن که ضد دیگری برای ازاله و صلات است و یا دو ضد، ثالث نداشته باشد مثلاً شارع امر به حرکت کرده است و ضد آن سکون است، امر به حرکت نهی از سکون نیست.

تفصیل مرحوم نائینی: امر به شیئی و اقتضای نهی از ضد در عدم و ملکه و ضدان لا ثالث لهما

مرحوم نائینی فرموده است: در ضدان لا ثالث و در عدم و ملکه ملازمه وجود دارد و امر به شیئی ملازمه با نهی از ضدش دارد. در جایی که دو ضد ثالث دارند؛ چون که ملازمه طریفینی نیست و ممکن است ترک صلات بشود و ازاله هم نشود، امر به شیئی مقتضی نهی از ضدش نیست؛ اما در مثل حرکت و سکون و یا در تقیضان و عدم و ملکه (سکوت و تکلم) که ملازمه طریفینی است، امر به شیئی مقتضی نهی از ضد آن را دارد. ایشان فرموده است: در ضدان لا ثالث دلالت امر بر نهی از ضد بین بالمعنی الاعم است و در ملکه و عدم دلالت بین بالمعنی الاخص است.

ادعای مرحوم نائینی بر اساس این مطلب نیست که متلازمین حتما در حکم هم باید مثل یکدیگر باشند. ایشان در این مطلب مناقشه دارند؛ اما نسبت به دلالت فرموده است: امر به شیئی دلالت بر نهی از ضد خاص در جایی که ضدان لا ثالث یا عدم و ملکه باشند، دارند.

۱ الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۵۹.

۲ فوائد الاصول، محقق نائینی، ج ۱، ص ۳۰۴.

اشکال استاد به مرحوم نائینی

به نظر ما ادعای مرحوم نائینی صحیح نیست؛ زیرا اگر دلالت وجود داشته باشد در همه جا وجود دارد و الا در هیچ موردی وجود ندارد. اگر امر به شیئی دلالت بر نهی از ضد کند، منشأش این است که فعل مامور به ملازمه با ترک ضد دارد. در حقیقت به خاطر ملازمه است که امر اقتضای نهی وجود دارد و این ملازمه در همه اقسام ضد وجود دارد؛ اما این که ملازمه طریفینی باشد، مثل ضدان لا ثالث یا عدم و ملکه، ربطی به دلالت امر و نهی از ضد ندارد.

به عبارت دیگر، اگر امر به شیئی اقتضای نهی از ضد کند، به خاطر این خصیصه است که مامور به با ضد جمع نمی‌شود و این خصیصه در همه اقسام وجود دارد؛ اما این که عدم ضد دیگر هم با مامور به ملازمه دارد یا ندارد، نقشی در این دلالت ندارد. لذا گفته می‌شود: تفصیل مرحوم نائینی بین اضداد، صحیح نیست. اگر دلالتی وجود داشته باشد در همه اقسام وجود دارد و اگر دلالتی وجود نداشته باشد در همه اقسام وجود ندارد.

به نظر ما امر به شیئی دلالت بر نهی از ضدش ندارد عقلا و عرفا. اگر مولایی امر به شیئی کرد، معنایش این نیست که نهی از ضدش نکرده است و امر به شیئی ابراز دو حکم نیست (ابراز نسبت به مامور به و ضد). قابل تصدیق نیست که یک امر ابراز به دو چیز باشد و یک خطاب متکفل دو حکم نیست. این مطلب منبّه ندارد.

نتیجه: امر بشیئی از راه مقدمیت و تلازم و دلالت، مقتضی نهی از ضد آن نیست.

مختار استاد: امر به شیئی و بغض نسبت به ضد آن در مرحله مبادی

بله؛ هر چند که امر به شیئی، اعتبار ضد خاص آن بر عهده ملکف نیست؛ اما امر به شیئی که ابراز اعتبار نسبت به مامور به است، کاشف از بغضی است که نسبت به ضد آن دارد. به عبارت دیگر، اقتضاء در مبادی حکم است و در نفس حکم نیست. اگر کسی بگوید عرفا امر به شیئی کاشف از بغض غیری نسبت به ضدش دارد، ادعای بعیدی نیست. در موالی عرفیه مطلب از این قرار است: وقتی پدری امر به درس خواندن فرزندش می‌کند، نسبت به خوابیدن بغض دارد به گونه ای که اگر خوابید و درس نخواند، توبیخ می‌شود. این مطلب منبّه این است که امر به شیئی بغض از ضد هم هست. واقعا در ارتکاز ما نسبت به خواب فرزند بغض وجود دارد. اگر نخواست و درس بخوابد، محبوب است. شاید منظور مرحوم نائینی نیز همین مطلب بوده است و چون در جایی که ضدان، ثالث هم دارند و اضداد زیاد هستند نتوانسته است این مطلب را تصدیق کند.

موضوع عام: بررسی اصل مساله

مقرر: مهدی خیشه موضوع خاص: بررسی دلیل دوم و سوم اقتضای نهی از ضد

خاص

نتیجه: امر به شیئی اقتضای نهی از ضد و اعتبار جداگانه ای ندارد؛ اما در تمام مواردی که امر به شیئی وجود دارد، بعید نیست که نسبت به اضداد بغض وجود داشته باشد و همین مقدار هم برای ثمره بحث کافی است.